

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

موضوع بحث: سلطنت بر اعضا

بحث ما در موضوع فقه پزشکی آن است که آیا انسان بر اعضای خودش سلطنت، حق یا مالکیت دارد یا خیر؟ یعنی همان گونه که در «الناس مسلطون علی اموالهم» انسان نسبت به مال خود سلطنت دارد، آیا «الناس مسلطون علی اعضاءهم» هم وجود دارد یا خیر؟ این بحث فروعاتی پیدا می کند از جمله؛ پیوند اعضا از انسان حی به حی و از مُرده به زنده، خرید و فروش اعضا (مثل آنچه در زمان ما نیز رایج است که کلیه را می خرند و می فروشند) که در آینده مطرح می شود.

ابتدا باید معنای ملکیت، سلطنت و حق را بیان کرده و در ادامه ببینیم آیا دایره اینها از جهت عقلائی اختصاص به همین اموال ظاهری دارد یا این که نسبت به اعضا و جوارح نیز چنین سلطنتی وجود دارد، لیکن به نظر ما باید این بحث را در اثناء بحث به مناسبت های مختلف مطرح زودتر وارد بحث اصلی شویم.

بررسی فقهی قطع یا تصرف در اعضا و جوارح

برخی از فقها معتقدند قطع اعضا بدن اختیاراً جایز نیست؛ یعنی اگر کسی بخواهد یک عضوی از اعضای بدن خودش را اختیاراً قطع کند (نمی خواهد بفروشد تا بحث ملکیت و سلطنت باشد)، آیا انسان چنین حقی را دارد که بگوید این عضو مال من است، مربوط به من است، مثلاً می خواهم انگشت دستم را قطع کنم، یک دستم را می خواهم برای همیشه قطع کنم، یک چشم را کور کنم و برای همیشه در بیاورم. آیا تصرف در اعضا و جوارح جایز است یا خیر؟

گاهی این بحث در جراحی زیبایی مطرح می شود که کسی بینی خودش را جراحی و ترمیم کند، بزرگ است کوچک کند یا بالعکس، یا قسمت های دیگری از صورت را (که امروز خیلی هم مرسوم شده) تصرف یک عنوان است، از بین بردن یک عنوان است، آیا تصرف یا از بین بردن در اعضا (که این بحث یک مقداری به تغییر جنسیت هم ارتباط پیدا می کند) جایز است یا نه؟

بررسی آیه 195 سوره بقره

در اینجا عناوینی وجود دارد که باید بر حسب این عناوین و ادله بحث را شروع کنیم. به نظر من مهم ترین آیه ای که اینجا باید مورد بحث قرار بگیرد آیه 195 سوره بقره است:

(وَأَنْفِقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِكُمُ إِلَى التَّهْلُكَةِ وَأَحْسِنُوا إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الْمُحْسِنِينَ)

در آیات قبل در مورد قتال سخن به میان آمده است: «وَقَاتِلُوهُمْ حَتَّى لَا تَكُونَ فِتْنَةً وَيَكُونَ الدِّينُ لِلَّهِ»، آیات قبل مربوط به جهاد ابتدایی است. در این آیه خداوند می فرماید: در راه خدا انفاق کنید. «سَبِيلِ اللَّهِ» یعنی آنچه مطلق عنوان خدایی دارد، برّ و خوبی دارد، مطلق هر چه که عنوان خیر را دارد از آن می شود تعبیر به «سَبِيلِ اللَّهِ» کرد. اینجا به مناسبت آیات قبل یکی از مصادیق انفاق این است که برای قتال انفاق کنید (یعنی اگر خودتان هم نمی توانید بروید مال تان را برای مقابله بدهید).^[1] بنابراین «و»

أَنْفَقُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ؛ یعنی یکی از اموری که در جهاد ابتدایی واجب است اتفاق است این به عنوان مستحب هم نیست، آن کسی که خودش می‌تواند جهاد برود، پول هم دارد هم باید خودش برود و هم اموالش را صرف کند، آن کسی که خودش نمی‌تواند جهاد برود اموالش را صرف کند، این یکی از واجبات در جهاد ابتدایی است.

بعد می‌فرماید: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، یک معنای اجمالی‌اش آن است که خدای تبارک و تعالی می‌فرماید خودتان را به هلاکت نیندازید، نهی از القای نفس در هلاکت است. «لا تلقوا» یعنی خودتان را القاء نکنید، در معرض هم قرار ندهید. «القاء» سقوط به پائین را می‌گویند؛ یعنی چیزی که از بالا به پائین بیفتد را «القاء» می‌گویند و در اینجا کنایه از این است که خودتان را در معرض این هم قرار ندهید. البته «القاء» به معانی مختلف دیگری هم آمده، به معنای رساندن، به معنای توصیف، ولی اینجا مراد نیست. خودتان را نیندازید یا در معرض تهلکه قرار ندهید. واژه دیگر «تهلکه» است که ما هیچ مصدر بر وزنی که عین الفعل آن مضموم باشد نداریم مگر در همین مورد، «تهلکه» مصدر سماعی است و تنها همین یکی در تمام مصدرهای کلمات عرب هست که عین الفعل آن مضموم باشد.

بررسی «باء» در «بایدیکم»

در اینجا یک بحث این است که این «باء» در «بایدیکم» چیست؟ دو احتمال در اینجا وجود دارد:

1. اگر باء را زائده قرار دادیم مفهوم «لا تلقوا» اینجا محذوف می‌شود؛ یعنی «لَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ» که خود «ایدیکم» مفعول می‌شود و باید بگوئیم «ید» کنایه از نفس است.

2. اگر باء را سببیت گرفته و گفتیم زائده نیست، «انفسکم» مفعولش می‌شود؛ یعنی «لا تلقوا انفسکم بایدیکم الی التهلکه»، برخلاف جایی که با زائده باشد «لا تلقوا ایدیکم یعنی لا تلقوا انفسکم الی التهلکه»، خودتان را به هلاکت نیندازید، اگر باء سببی باشد یعنی با دست خودتان خود را به هلاکت نیندازید.

البته باید توجه داشت که در نتیجه‌ای که می‌خواهیم بگیریم فرق نمی‌کند و آن این است که القای نفس در تهلکه حرام است؛ خواه این القای نفس در تهلکه «بأیدینا» باشد یا به غیر ایدینا باشد؛ یعنی فرض کنید آنجایی هم که انسان می‌داند دیگری می‌خواهد انسان را به هلاکت بیندازد باز این «لا تلقوا» به میدان می‌آید. «ایدیکم» یک مصداق روشن مناسب با این اتفاق از اموال است، خیلی از مفسرین گفته‌اند مراد این است که اینقدر هم اتفاق نکنید که خودتان هلاکت بشوید و چیزی نداشته باشید، مثل این‌که کسی الان هر چه مال دارد به فقرا بدهد، خودش برای نان شب لنگ بشود، این مذموم است و هیچ رجحانی از جهت دینی ندارد و این خودش را به هلاکت می‌اندازد.

نکته شایان ذکر آن است که از جهت اصولی می‌گوئیم مورد مخصص نیست؛ یعنی «لا تلقوا» یک ضابطه است و دایره‌اش منحصر به اتفاق نیست، گاهی در بعضی از تفاسیر این را به اتفاق منحصر کردند و می‌گویند این آیه مربوط به اتفاق مالی است، این در حالی است که فقها به این آیه در مواردی تمسک کردند که ربطی هم به اتفاق ندارد. باید دقت داشت که یک شیوه این است که انسان ببیند کدام فقیه در کدام فرع به این آیه تمسک کرده یا در کدام روایت امام به این آیه استشهاد فرمودند، ولی روش دقیق‌تر و محکم‌تر این است که انسان از جهت صناعی ببیند خود این قسمت از آیه اگرچه در وسط قرار گرفته، قبلش این است که «و انفقوا فی سبیل الله» و بعد می‌فرماید: «و احسنوا ان الله يحب المحسنين» (که «احسنوا» یعنی به نیکی رفتار کنید، خدا هم محسنین را در بعضی از تفاسیر، به معنای مقتصدین گرفتند؛ یعنی آنهایی که در اتفاق معتدلند)، به چه معناست؟

روی ضابطه‌ای که در تفسیر قرآن وجود دارد ما نمی‌توانیم بگوئیم خداوند وقتی در وسط آیه فرموده: «وَلَا تُلْقُوا بِأَيْدِيكُمْ إِلَى التَّهْلُكَةِ»، پس این آیه فقط در مورد مسائل اقتصادی و اتفاق است و اصلاً کاری به امور دیگر ندارد! نه، خداوند یک ضابطه‌ی

کلی را که یک مصداقش مسئله‌ی انفاق است اینجا بیان می‌کند. این ضابطه چیست؟ آیا برای اینکه ما به دست خودمان خود را به هلاکت بیندازیم موضوعیت دارد (که البته قبح این‌که انسان به دست خودش خود را به هلاکت بیندازد از آنجایی که دیگری انسان را در هلاکت قرار می‌دهد مسلم بیشتر است)؟

به نظر می‌رسد «بایدیکم» هم عنوان حیثیت تقییدیه ندارد، بلکه آنچه که اینجا هست این است که «لا تلقوا انفسکم إلى التهلكه»، خودتان را در هلاکت قرار ندهید. پس ما چه بآیه را زائده بگیریم (یعنی «ایدیکم» مفعولش می‌شود و «أیدی» کنایه از نفس است) یا این‌که بآیه را سببیت دانسته و بگوئیم «لا تلقوا انفسکم بأیدیکم إلى التهلكه»، در هر دو صورت این «أیدی» موضوعیت ندارد، بلکه القای در هلاکت حرام است. به بیان دیگر؛ نمی‌توان گفت که آیه می‌گوید اگر انسان به دست خودش خود را به هلاکت انداخت این حرام می‌شود، اما اگر دیگری دست این شخص را قطع کند، آیه متعرض این نیست و ادله دیگر باید بگویند حرام است! بلکه شامل هر دو مورد می‌شود.

بررسی واژه «تهلکه»

در بعضی از کتاب‌ها «تهلکه» به همان هلاکت قرار دادند، برخی تهلکه را خطر، نه خود مرگ معنا کرده‌اند؛ یعنی در معرض خطر انسان قرار بدهد. مرحوم طبرسی در مجمع البیان می‌گوید: «التهلكه و الهلاك واحدٌ و قيل التهلكه مصدرٌ بمعنى الهلاك»، بعد می‌گوید: «التهلكه کل ما یصیر عاقبته إلى الهلاك و اصل الهلاك الضیاع»؛ یعنی ضایع کردن، نه فقط ضایع کردن منجر به قتل، بلکه اگر انسان یک بند انگشت خود را برید این هم هلاکت می‌شود.

ما در عرف هلاکت را به مرگ تلف نفس معنا می‌کنیم، اما در لغت عرب هلاک یعنی ضایع کردن. دوباره خود ایشان ضیاع را معنا می‌کند: «و هو مصیر الشیء بحیث لا یدری أين هو»؛ یک کاری انجام بدهد که حتی نداند نتیجه‌اش چه می‌شود، این خیلی توسعه در معنای هلاک است، «یقال للكافر هالک، للمیّت هالک، للمعذّب هالک»^[2]. علامه طباطبائی (قدس سره) نیز همین معنا را از مجمع البیان گرفتند که هلاک و تهلکه یک معنا دارد و آن این‌که انسان نمی‌داند نتیجه کار چیست؛ یک وقت انسان می‌داند نتیجه کار این است که اگر انسان این بند انگشت از بین می‌رود جانش از بین می‌رود که این یک مصداق بارز هلاکت است، حتی اگر یک کاری کند که نداند نتیجه کار چیست هم هلاک می‌گویند.

جمع‌بندی بحث

اولاً، «و لا تُلْقُوا بِأَیْدِکُمْ» یک ضابطه عام است و اگرچه قبل و بعدش هم از انفاق سخن به میان آمده اما مخصّص و مقید این ضابطه نمی‌شود.^[3]

ثانیاً، «ایدیکم» حیثیت تقییدیه نیست. دلیل بر این مطلب (که در «لا تُلْقُوا بِأَیْدِکُمْ إِلَى التَّهْلُکَةِ» حیثیت تقییدیه نیست با این‌که بدواً به نظر می‌رسد این «ایدیکم» حیثیت تقییدیه باشد) آن است که اینجا نظیر باب ربیبه است که می‌گوئیم: «و ربائبکم اللاتی فی حجورکم»، قید مورد غالب است؛ یعنی اگر یک ربیبه‌ای در حضور شما نبود این‌گونه نیست که محرم نباشد بلکه او نیز حکم محرمیت را دارد. در ما نحن فیه نیز القای در هلاکت یک وقت به این صورت است که دیگری انسان را القای در هلاکت می‌کند که یک مرتبه‌ای از قبح دارد، اما یک‌وقت انسان با دست خودش خود را به هلاکت می‌اندازد که این مرتبه شدیدتر است. لذا قیود را گاهی به عنوان وارد مورد غالب ذکر می‌کنند، در نتیجه این نمی‌تواند قید احترازی باشد.

پس گاهی اوقات یک قیودی «لأهميته» یا «لشدته» ذکر می‌شود، مثلاً گاهی اوقات می‌گوئیم ای پسر عالم گناه نکن، اینجا ای پسر عالم گناه نکن، و حال آن‌که هیچ‌کس نباید گناه کند. «ایها العالم لا تذب»، این برای شدتش است؛ یعنی در میان مصادیق آنچه اولی به ترک گناه است عالم است. در اینجا نیز چون چنین قرینه‌ای وجود دارد «بایدیکم» عنوان حیثیت تقییدیه را ندارد. بنابراین آیه می‌گوید: القای در هلاکت حرام است، پس اگر انسان به دست خودش خود را به هلاکت بیندازد حرام است، اگر انسان دیگری را بخواهد به هلاکت بیندازد حرام است.

بنابراین ابتدا ادله حرمت تصرف در اعضاء را بیان می‌کنیم و بعد هم ادله جواز را گفته و بعد هم جمع بین این ادله را ذکر می‌کنیم و در پایان باید دید که آیا قاعده سلطنت بر اعضا را می‌توانیم استفاده کنیم یا خیر؟

وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

[1] نکته: ما آیات جهاد ابتدایی را مفصل بحث کردیم و توصیه می‌کنم که حتماً ملاحظه بفرمائید، چیزی که بعضی‌ها استیحاş دارند اسمش را ببرند، این همه آیه درباره جهاد ابتدایی در قرآن کریم داریم. خدای تبارک و تعالی می‌فرماید: اگر هم جهاد می‌کنید مالی هم دارید مال‌تان را هم انفاق کنید، در جهاد دفاعی که «انفقوا فی سبیل الله» معنا ندارد! او خودش برای دفاع از خودش می‌رود. در جهاد ابتدایی که برای نشر توحید است، برای اضاله شرک است، گاهی اوقات برخی جهاد ابتدایی را معنا می‌کنند به اینکه مسلمان‌ها می‌خواهند کشورگشائی کنند و دایره حکومت و قدرت خودشان را توسعه بدهند! این نیست، بعد از شرایط خاصی که جهاد ابتدایی دارد که یکی از شرایطش دعوت است؛ یعنی اول باید دعوت کنند به مشرکین مهلت بدهند تا درباره اسلام تحقیق کنند، یک وقت گفتند ما ده سال وقت برای تحقیق می‌خواهیم اینها همه جزء مقدمات است و تازه بعد از این مقدمات باید امام مسلمین (علیه‌السلام) ببیند مصلحت وجود دارد یا نه؟ حال اگر جهاد ابتدایی واقع شد هدف این است که نسل این کفار و مشرکین از شرک نجات پیدا می‌کند.

[2] «التهلكة و الهالك واحد و قيل التهلكة مصدر بمعنى الهالك و ليس في كلام العرب مصدر على تفعلة بضم العين إلا هذا و قيل التهلكة كل ما يصير عاقبته إلى الهالك و أصل الهالك الضياع و هو مصير الشيء بحيث لا يدري أين هو و منه يقال للكافر هالك و للميت هالك و للمعذب هالك و الهلوك الفاجرة و الهالكي الحداد و أصله أن بني الهالك بن عمرو كانوا قيوناً فنسب إليه كل قين». تفسیر مجمع البیان، ج2، ص28.

[3] نکته: در بعضی از کتاب‌ها در مورد جریان امام حسین (علیه‌السلام) این شبهه را مطرح می‌کنند که چرا امام حسین (علیه‌السلام) به دست خودش جان خودش را در معرض قرار داد و آیا با این آیه «و لا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة» منافات ندارد؟ برخی بلافاصله جواب دادند که خیر، این آیه مربوط به امور انفاق است؛ چون قبلاًش دارد «و انفقوا فی سبیل الله» و بعد هم دارد «و احسنوا ان الله يحب المحسنين» و اصلاً ربطی به مسائل کشته شدن و این‌که انسان در معرض شهادت قرار بگیرد ندارد، اما به نظر ما باید گفت: درست است که قبل و بعدش مربوط به انفاق است اما منحصر به مسئله انفاق نیست، نظیر آیه تطهیر که قبل و بعدش مربوط به زن‌های پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله) است ولی این وسط آیه تطهیر آمده که فقط مربوط به اهل‌بیت (علیهم‌السلام) است. لذا در اینجا القاء به هلاکت ضابطه است. نکته دیگر آن است که در روایت صحیح‌ای مرحوم کلینی در کافی از امام باقر (علیه‌السلام) نقل می‌کند که حضرت می‌فرماید: چه بسا ابتدای آیه در یک موضوعی و آخر آیه در یک موضوعی و وسط آیه در موضوع سوم باشد. در اینجا نیز همین‌طور است. پس «لا تلقوا» قسمت اختصاص به انفاق ندارد.